

روشنفکران بر سر دو راهی

اگر روزی حساب گرفته شود، روشنفکران این کشور گناهکارترین مردم شناخته خواهند شد.

بسیار عجیب است که گفته می‌شود «تا مردم بی‌سوادند کاری از پیش نمی‌رود، وضع همین خواهد بود که هست» و حال آنکه هرچه بر سر این ملک آمده بدست باسوادان آن آمده، بدست دانشمندان و دانشمند نمایانش.

مردم عامی را سرزنش می‌کنند که چرا چنین و چنانند، چرا رأی می‌فروشند، چرا به زور کردن می‌نهند، درحالی‌که کمتر کسی از باسوادان پرسیده است «شما که خود را طبقه منور می‌شمارید چرا به خدمت زور کمر بسته‌اید. چرا در برابر ظلم سکوت می‌کنید، چرا مردم نادان را بفروش رأی برمی‌انگیزید. چرا دانش و آزادگی و دین و مروت را یکباره بنده درم کرده‌اید؟»

ما مردم عجیبی هستیم. اگر رفتگر یا عمله‌ای رأی خود را به پنجاه ریال فروخت تا با آن نان یک روزه‌ای برای زن و فرزندانش فراهم کند، او را بچشم تحقیر می‌نگریم و همه بدبختیهای مملکت را از جانب او می‌بینیم. ولی کسان دیگر در برابر دیدگان ما هستند که قلم و قدم و زبان و استعداد و دانش خود را در گروه منافع بیگانه نهاده و به انسانیت پشت کرده‌اند و برای یک دستمال قیصریه آتش می‌زنند و با اینهمه ما ایشان را دانشمند محترم و علامه می‌خوانیم و کرسی استادی دانشگاه را برایشان مباح می‌شمریم و از تعظیم و تکریم در حق ایشان فرو گزار نمی‌کنیم. انصاف بدهید، کدام یک از این دو گناهکارترند، آن رفتگر یا این دانشمند؟

از آغاز مشروطیت تا با امروز هر کس بنحوی از انحاء بر ما حکومت کرده، عالم یا ادیب یا سیاستمدار یا دکتر یا مهندس بوده‌است؛ همه کسانی‌که تا کنون به مجلس راه یافته‌اند، لااقل از سواد خواندن و نوشتن بهره‌مند بوده‌اند و بسیاری از آنان در فهم و شعور خود را نادره دوران می‌شمرده‌اند. خاصه در سالهای اخیر سعی شده

است که جوانان «برگرفته‌ای» که در دانشگاههای اروپا و آمریکا مدارج عالی تحصیلی را پیموده بودند به مناصب بزرگ گمارده شوند. آیا نه اینان بوده‌اند که ایران را باین روز نشانیده‌اند، آیا نه اینان بوده‌اند که قانون گذارده و اجرا کرده‌اند، آیا قراردادهای ناهنجاری که بسته شده بامضای اینان است یا انگشت فلان کاسب و فلان دهقان برپایشان نهاده شده؟

کسانی که کشتی این ملک را جاشوئی و ناخدائی کرده‌اند، همه دانشمند یا دانشمندنا بوده‌اند، پس چرا باید تقصیرها را بگردن بیسوادی افکنند؟ بیائیم و از این آخرین ناجوانمردی چشم‌پوشیم و اعتراف کنیم که بارگناه بردوش ماست. ما که کوره سوادی آموخته‌ایم و به حق یا ناحق ورقه‌ای بدست آورده‌ایم و بسیاری از ما از فضل و معرفت بوئی نبرده‌اند و آنچه خوانده‌اند و بکار می‌بندند درس سیاهدلی و سود پرستی و نامردمی است.

دانش و فکر نیز در روزگار ما چون امور دیگر بیازی گرفته شده است. آموختن علم برای چیست؟ آیا نه برای آنست که سینه گشاده‌تر و نظر بلندتر گردد، حس آدمیت شکفتگی گیرد و اعتلای نفس پدید آید؟ برای شخص دانش پژوه علم باید چنین آثاری داشته باشد و ثمره آن برای جامعه گشایش و افزایشی در قلمرو ماده و معنی پدید آورد. اما بزعم ما چنین نیست.

علم یا ادعای داشتن علم برای بسیاری از ما وسیله‌ایست تا هرچه بیشتر بر درآمد و شغل‌های خود بیفزائیم، از گوشت این شتر قربانی که ایرانش نامیده‌اند لقمه‌ای هرچه بزرگتر به چنگ آوریم و از کاروان عیش کنندگان عقب نمانیم.

ما کمتر با خود می‌اندیشیم که کشوری هست بنام ایران و در آن مردمی زندگی می‌کنند که در این آب و خاک حقی دارند و ما که بعنوان نمایندگان ارکان چهارگانه مشروطیت، بصورت استاد و سیاستمدار و روزنامه نویس و قاضی و دیوانی و وکیل و وزیر خود را بر آنان راهبرو فرمانروا کرده‌ایم، در قبال آنان وظیفه و تعهدی داریم که اگر حداقل آن وظیفه و تعهد انجام نگیرد، دیگر از ایران بنام يك کشور و از این مردم بنام يك جامعه نمی‌توان یاد کرد؛ دیگر از ایندو تنها اسمی باقی خواهد ماند.

تا همان اندازه که ما بتوانیم باتکاء آن برای خود مقام بتراشیم و مالیات بگیریم و قرارداد وام ببندیم و در راه ارضای هوهای خود خرج کنیم.

ما که داعیه روشنفکری دادیم و دستگاہ کنونی را برآه می‌بریم، اگر اندکی بدینمعنی می‌اندیشیدیم، وضع به ازاین بود که اکنون هست. چنان غرق خودپرستی شده‌ایم که یک کرسی را در مجلس یادانگاہ یا صندلی ای را در اداره برسر نوشت نسلی ترجیح می‌نهمیم؛ هرچه بر سر ایران آید گوئیم، همین اندازه که من به مقام و رتبه و پولی برسم؛ بس است: اگر کودکان سیستان و کرمان گرسنه و برهنه‌اند باکی نیست. همین اندازه که کودکان من درناز و نعمت زندگی کنند، دیگر مسئله‌ای باقی نمی‌ماند اگر ثروتهای ایران بر باد می‌رود گو برو، آنچه مهم است آنست که ریزه‌هائی از آن در دامن من فروافتد؛ اگر استعداد و نیرو و وقت جوانان ایران بهدر می‌رود جای افسوس نیست، افسوس آنست که عمر عزیز من در فراخدمتی و تنعم‌نگذردن، امیال من اقناع نشود و فرصت از دست من برود...

اکثر روشنفکران ایران بنحو نومیدکننده ای ایران را از یاد برده‌اند گروهی به کنج عزلت خزیده‌اند و سکوت می‌کنند؛ اینان گرچه مردمی شریف و پرهیزکارند. در ادای وظیفه خویش قصور می‌ورزند. گروهی دیگر به گرفتن حق - السکوتی دلخوشند و دعاگوی و مطیع و حقشناس می‌زینند. اما گروه سوم از ترکش علم بر مردم تیر افکنند. اینان رضایت خاطر خویش را در ظلمت و تباہی می‌جویند و آبادی خود را در خرابی ایران میدانند و عجبتر آنکه بعضی از آنان می‌کوشند تا دستکش سفید بر دستهای آلوده بیوشانند و با بی‌شرمی گاہ و بیگاہ در مدح تقوی و انسانیت و نظم و آزادی و هنر و زیبائی داد سخن میدهند. این اشخاص دباغانی هستند که داعیه عطرفروشی دارند و بهمان خشنودند که چند شامه علیل را در اشتباه افکنند. خوشبختانه در مقابل آنان هنوز کم نیستند روشنفکران و فضلالی بلند همتی که از غم ایران غافل نمی‌نشینند؛ بر حقانیت مردم و ارزش کوه‌فضل نیک و قوف دارند. نه خانه نشینی و گمنامی و محرومیت و نه زرق و برق بساط بیمایگان خود فروخته، پای اعتقاد و امید ایشان را سست ننموده است.

به همت این کسان است و به همت جوانان منزه و آگاه که چراغ ایران روشن خواهد ماند؛ و گرنه در این شب سهمناک بیم کم شدن و لغزیدن اندک نیست.

ایران از روشنفکران خود امید برنگرفته است، بگذریم از آن گروهی که به خدمت ابتدال و بندگی و ظلم کمر بسته‌اند. سایرین باید بدانند و می‌دانند که مادر دوران خطیری زندگی میکنیم و روشنفکران امروز بار مسئولیتی سنگین بردوش دارند. اینان باید قدر خود را بشناسند و به شخصیت و عفت سیاسی خویش وفادار بمانند. امتیازهای خصوصی یا شادان زندگی، ایران را از یاد آنان نبرد.

مادر روزگاری عمر بسر میبریم که کشورهای واپس مانده از رکود و رخوت برانگیخته شده‌اند و روز و شب تلاش میکنند تا خود را به کاروان تمدن امروز برسانند؛ تا زندگی خویش را بدانگونه که شایسته دنیای کنونی و حیثیت انسانی است بیارایند.

هر ساعت و هر دقیقه در زندگی اینان پیام آور پیشرفتی است. سراسر آسیا و افریقا و امریکای جنوبی به جنبش آمده است و نسیم تازه‌ای سموم و عفونت دیرینه را از پیش میراند. آشفته‌ترین کشورها میکوشند تا نظمی در میان خود برقرار سازند. و امانده‌ترین سرزمین‌ها که تا دیروز اسیر بودند سعی دارند که راهی به جلو بگشایند.

در همه این کشورها، چه آنها که آزاد شده‌اند و چه آنها که هنوز در تلاش آزادی هستند، روشنفکران و دانشوران از پیر و جوان، نقش بسیار ارزنده و باروری بر عهده گرفته‌اند. این گروه بودند که راه‌هایی را به ملت خود نمودند. اگر آنان دم‌فرو بسته یا به امتیازهای رنگارنگ دل‌خوش کرده بودند، اگر نفع خویش را بر نفع عام مرجح شمرده و آرمانی جز «بیرون کشیدن گلیم خویش از آب» نمیداشتند، آنچه در دنیا پدید آمده است باین آسانی پدید نمی‌آمد.

بیایید تا ما نیز آرزوی زندگی در کشوری سرافراز را در خود نمیرانیم. بیایید تا این مسابقه جهتمی را که در بین بسیاری از روشنفکران ما برای رسیدن به منابع زرو زور در کبیر است، درهم بشکنیم. بیایید تا تحقیر کنیم این باغبانان فساد و این سوداگران ننکین منصب و جاه را، در هر مقام و به هر درجه از دانش باشند. بیایید تا اعتقاد بیاوریم که لذتهائی هست بسی بزرگتر و پاینده‌تر و والا تر از لذتهای مورد پسند

فرومایگان ، و آن لذت اندیشه بحال محرومان و ازیاد رفگان است ، لذت دفاع از حقیقت و عدالت .

مکتبی که برای ما گشوده اند اینست که تا کمر خم نکنیم ، تا بر آستانهٔ دروغ و بیداد سر فرو نیاوریم ، تاروسی وار زندگی نکنیم ، نخواهیم توانست خوشبخت و مرغه و کامروا باشیم . بیایید تا درس این مکتب را تحقیر کنیم و این خوشبختی و رفاه و کامروائی را نفرت انگیز بشماریم .

برسر این دوراهی ، که يك راه به لجن زار پیوسته است و دیگری به چشمهٔ زلال ، راه دوم را درپیش گیریم ، هر چند ابتدای آن سنگلاخ و خارزار باشد . بکوشیم تا زانوانمان نلرزد ، سرخود را بلند نگاهداریم . در دورانهای دشوار زندگی است که نشان داده میشود مرد کیست و نامرد کیست .

م . ع . اسلامی ندوشن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی